

رویکردی دیالکتیک به بازیابی اطلاعات^۱

• نوشته کلیر تورنلی و فوربز کیب

• ترجمه حمید کشاورز^۲

کارشناس ارشد کتابداری و اطلاع‌رسانی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

چکیده

هدف این مقاله بررسی این پرسش است که آیا حوزه متناقض^۳ و به لحاظ مفهومی متضاد^۴ بازیابی اطلاعات، هنگامی که از منظری دیالکتیکی تجزیه و تحلیل شود، به گونه‌ای روشن‌تر قابل درک است. با رویکرد دیالکتیکی متناقض می‌توان برخی از جنبه‌های ماهیت پیچیده تئوری کنونی بازیابی اطلاعات را روشن ساخت. فلسفه می‌تواند تضادها و تناقض‌های موجود در بازیابی اطلاعات را تبیین کند و نباید فقط به منزله ابزار تجزیه و تحلیل مورد استفاده قرار گیرد. کاربرد فلسفه معنا باید طیف گسترده‌ای از گروه‌های متضاد فلسفی^۵ را دربرگیرد که ماهیت معنا بر آنها استوار است. این مقاله رویکرد جدیدی را درباره نقش معنا در بازیابی اطلاعات به عنوان مدل دیالکتیکی پیشنهاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فلسفه، بازیابی اطلاعات.

مقدمه

داشته و مدعی است فهم بهتری از ماهیت معنا در قالب یک فرایند دیالکتیک^۶ می‌تواند برخی از جنبه‌های پیچیده بازیابی اطلاعات را روشن سازد. براساس این دیدگاه، رابطه بین اطلاعات و معنا برای بازیابی اطلاعات اساسی بوده و اغلب سبب تضاد دیالکتیکی است (ترنلی، ۲۰۰۵). با وجود این موضوع حاضر به هیچ‌روی در این مقاله مورد بحث قرار نگرفته و در مقاله‌ای دیگر به آن پرداخته خواهد شد.

بنابراین بازیابی اطلاعات به صورت مفهومی به عنوان یک زمینه پژوهشی شبیه کار فراهمن^۷ (۱۹۹۲) و الیس^۸ (۱۹۹۲) (ای) تجزیه و تحلیل می‌شود و نه با بحث درباره ماهیت تضاد بین مدارک آنگونه که بورلند و نیسن پدرس^۹ (۲۰۰۵) بحث می‌کنند. یک دلیل برای ماهیت متضاد این زمینه پژوهشی،

انگیزه نگارش این مقاله درک این واقعیت است که بازیابی اطلاعات حوزه موضوعی پیچیده‌ای بوده که با تضاد، تناقض و کمبود شفافیت مفهومی یا یکپارچگی نظری^۶ همراه است. هدف مقاله عبارت است از ارائه برخی از توضیحات، با استفاده از مفهوم دیالکتیک فلسفه، درباره اینکه چرا چنین وضعی وجود دارد.

این موضوعات ابتدا در سطحی فراتر از^۷ بررسی می‌شود. زیرا همان‌گونه که بحث می‌شود، این تضادها در این سطح مفهومی یا فلسفی ریشه دارند. اگر در پی فهم ماهیت پیچیده بازیابی اطلاعات هستیم، باید ماهیت پیچیده مفاهیم اصلی آن را بررسی کنیم. مقاله حاضر بر مفهوم معنا تأکید



انگیزه نگارش این مقاله
درک این واقعیت است که
بازیابی اطلاعات، حوزه
موضوعی پیچیده‌ای
بوده که با تضاد، تناقض
و کمبود شفافیت مفهومی
یا یکپارچگی نظری
همراه است

شیوه‌ای است که در آن بازیابی اطلاعات روابط دیالکتیکی موجود در معنا را به ظهور می‌رساند. رابطه دیالکتیکی رابطه‌ای است که در آن دو جنبه در وضعی از وابستگی و عدم وابستگی^{۱۳} متقابل قرار دارد. شناختی از هر جنبه مخالف به شناختی از چگونگی استواری آن بر نفی^{۱۴} خودش نیاز دارد. فلسفه این مسئله، که چگونه اشیا بر آنچه نیستند، استوارند و اینکه چگونه می‌توانیم بدون قرار گرفتن در تناقض در این باره گفت‌وگو کرده یا نظریه‌هایی را ارائه کنیم، با تردید همراه است. در سوفیست^{۱۵} افلاطون^{۱۶} (۱۹۶۱، ص ۲۳۷) ما بحث عجیبی با تیاتتوس^{۱۷} درباره ماهیت نظریه پارمندس^{۱۸} می‌شنویم: آنها در حال بحث در این باره‌اند که آیا دروغ^{۱۹} می‌تواند واقعاً وجود داشته باشد:

حقیقت این است که خود استدلال را با نگاهی انتقادی بررسی کنیم. به نظر می‌رسد بازیابی اطلاعات به منزله حوزه‌ای که ظاهراً هم دارای تضاد بوده و هم بحث و تحلیل آن تضاد، بدون تناقض‌گویی و سردرگمی مفهومی دشوار است، می‌تواند از کاربرد برخی از نگرش‌ها و ابزارهای موجود در رویکرد دیالکتیک بهره‌بردارد.

در این مقاله بازیابی اطلاعات اساساً به‌عنوان مسئله‌ای فلسفی مورد بحث قرار می‌گیرد، زیرا از این طریق قابل شفاف‌سازی و بررسی است، گرچه قابل حل نیست. این امر در تقابل با مسائل علمی است که معمولاً با مجموعه‌ای از داده‌ها برای آزمایش نظریه‌ها به راحتی قابل حل بوده و به حذف نظریه‌های نادرست می‌انجامد (پوپر^{۲۰}، ۱۹۶۸). این امر به‌طور گسترده‌ای از فلسفه ویتگنشتاین^{۲۱} (۱۹۵۳، ص ۶۵۵) از معنا تبعیت می‌کند تا آنجا که او می‌گوید که ماهیت پیچیده آن به‌طور دقیق‌تر قابل توصیف است، اما این نظریه‌های تبیینی^{۲۲} معمولاً مفید نیستند:

موضوع در تبیین بازی‌های زبانی^{۲۳} با استفاده از تجارب ما نیست، بلکه در موشکافی یک بازی زبانی است.

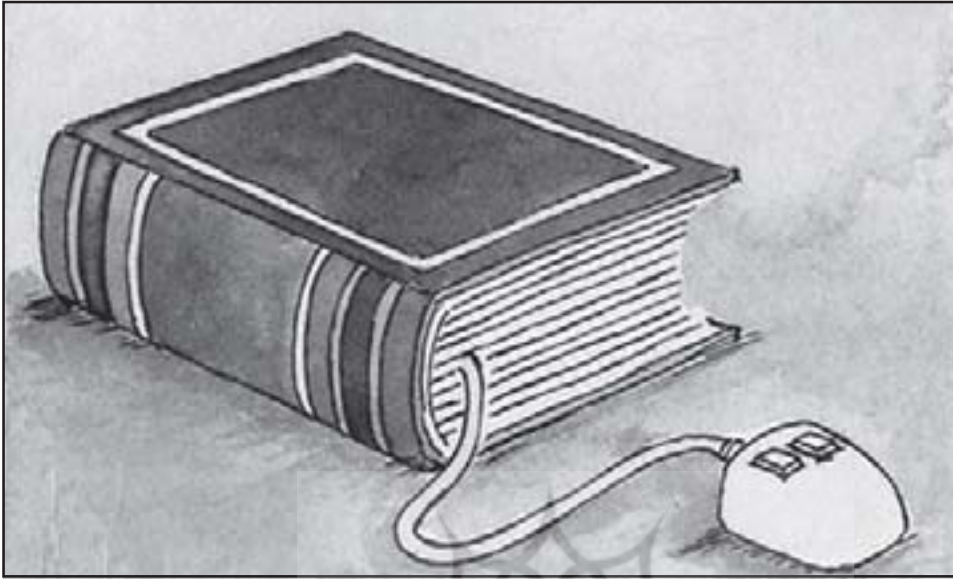
بخش اول این مقاله این فرضیه ابتدایی را به‌طور انتقادی بررسی می‌کند؛ آیا بازیابی اطلاعات واقعاً به همان اندازه که ادعا می‌شود در چنین پیچیدگی مفهومی گرفتار است؟ سپس

استدلال او بسان این گفته جسورانه است که آنچه نیست دارای وجود است: یعنی دقیقاً آنچه دروغ متضمن آن است. اما وقتی که ما بچه یا پسر عزیز بودیم، پارمندس بزرگ مدام بر غیرممکن بودن آن گواهی می‌داد؛ بارها و بارها او در شعرش می‌گوید:

«هیچ‌گاه این امر نباید ثابت شود که چیزها آن هستند که نیستند/

و تو در جستارهایت، بپرهیز از اینکه نشان دهی اینگونه می‌اندیشی.»

او اینگونه استدلال می‌آورد و مطمئن‌ترین شیوه پذیرش



در این مقاله بازایی اطلاعات اساساً به عنوان مسئله‌ای فلسفی مورد بحث قرار می‌گیرد، زیرا از این طریق قابل شفاف‌سازی و بررسی است، گرچه قابل حل نیست

در بخش بعدی به معنا در فلسفه پرداخته شده و از آن به مثابه مبنایی برای معرفی یک دریافت دیالکتیکی از معنا استفاده می‌شود. در پایان، این رویکرد به عنوان ابزاری مفهومی برای تحلیل برخی از مسائل نظری در بازایی اطلاعات مورد استفاده قرار گرفته و میزانی که این رویکرد می‌تواند ماهیت آنها را شفاف سازد، بررسی می‌شود.

وضع کنونی بازایی اطلاعات

اینجا دو پرسش وجود دارد: اول اینکه آیا بازایی اطلاعات دچار تضاد مفهومی است و دوم اینکه اگر چنین است ماهیت این تضاد دقیقاً چیست؟ از این نظر که آیا بازایی اطلاعات در بحران نظری یا مفهومی است، اینگونه بحث می‌شود که در حالی که در این حوزه افراد بسیاری وجود دارند که درباره ساختار نظری بازایی اطلاعات دچار تردید هستند، اما درک‌های متفاوتی وجود دارد از اینکه بازایی اطلاعات واقعاً چیست؟ این نگرانی‌های مربوط به نظریه در قالب رابطه پیچیده و دشوار بین رویکردهای متضاد قابل تشخیص است.

این نارضایتی درباره نظریه در سنت کاربرمدارتر پژوهشی^{۳۴} در بازایی اطلاعات شایع‌تر است و برای مثال در آثار یورلند (۱۹۹۷؛ ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۳) و بلیزر^{۳۵} (۱۹۹۰؛ ۲۰۰۶؛ بلیزر و کیمبروف^{۳۶}، ۲۰۰۲) دیده می‌شود که می‌گویند بازایی اطلاعات در استفاده از نظریه‌های معنا که در فلسفه ارائه شده‌اند، شکست خورده است. این نارضایتی تاریخی طولانی دارد، زیرا بروکز^{۳۷} (۱۹۸۱، ۱) بیش از بیست سال

پس اینگونه تلقی می‌شود که در بازایی اطلاعات نوعی

است، مورد استفاده قرار گرفته است. در فلسفه زبان، جنبه ذهنی معنا اغلب به عمق آن و جنبه عینی معنا به گسترده‌گی آن اشاره دارد (پاتنام^{۳۶}، ۱۹۷۳). معنا یک مسئله دشوار فلسفی است، زیرا فرد مجبور به پیش‌بینی راه‌هایی برای توضیح این امر است که چگونه می‌توان این جنبه‌های بسیار متفاوت معنا را با ویژگی‌های متضادش مدیریت کرد تا به نوعی ارتباط دست یافت که آنچه را ما به‌عنوان معنا می‌شناسیم، تولید کند. از چه طریقی می‌توان معنا را به‌عنوان فرایندی دیالکتیک درک و دریافت کرد؟

ماهیت گسست ذهنی / عینی موجود در معنا با رابطه بین دو جنبه‌ای که هر دو به هم نیاز دارند، اما دارای کیفیت‌های متفاوت و اغلب متقابل نیز هستند، نمایان می‌شود. فرگ^{۳۷} (۱۸۹۲) تمایز بین شعور^{۳۸} و اشاره^{۳۹} را معرفی کرد. شعور یک کلمه، تجربه فهم معنای آن است (یک تجربه دورنی) و اشاره یک کلمه، آن چیزی است که به آن اشاره دارد. فرگ بین شعور و ایده تفاوت قائل می‌شود. او ایده‌ها را به‌عنوان تجربه‌های فردی می‌انگارد. شعور در حالی که به‌طور فردی تجربه می‌شود «با حافظه جمعی که از یک نسل به نسل بعدی منتقل می‌شود» (فرگ، ۱۹۸۲؛ مور^{۴۰}، ۱۹۹۳، ص ۲۶) وجود می‌یابد. فرگ می‌گوید کلمات باید به چیزی اشاره داشته باشند، زیرا تنها راه‌حلی است که با آن می‌توانیم درباره ارزش حقیقی آنها قضاوت کنیم. بنابراین نظریه او تلاشی است برای نشان دادن اینکه چگونه معنا اینگونه رخ می‌نماید که هم آن چیزی است که ما به‌صورت فردی و جمعی می‌فهمیم و هم چیزی است که به اشیای خارجی ارتباط پیدا می‌کند. با این همه توضیح اینکه چگونه این رابطه صورت می‌گیرد، دشوار است. از برخی جهات شعور یک کلمه ما را مجبور می‌کند تا اشاره را به‌عنوان روشی ویژه در نظر بگیریم: شعور چگونه درک ما از اشاره است یا انگونه که فرگ شرح می‌دهد نوعی «روش ارائه»^{۴۱} است (فرگ، ۱۸۹۲؛ مور، ۱۹۹۳، ص ۲۴).

در مقاله مقدماتی مور (۱۹۹۳) درباره برگزیده‌های آثار فلسفه معنا، او تمایز فرگ بین شعور و اشاره را تأیید و تلاش می‌کند تا در چارچوب این جمله توضیح دهد که چگونه رابطه آنها برقرار است: اگرچه این تمایز جای دیگری پیش‌بینی شده بود، فرگ اولین کسی است که آن را به این روشنی و قدرت توضیح داده است ... پس از این بحث هر مقاله در این کتاب کم‌وبیش تلاش مستقیمی برای توسعه، روشن‌سازی، اصلاح یا رد آن است (مور، ۱۹۹۳، ص ۱).

نگرانی درباره پیشرفت نظری آن و نیز دشواری پایداری در ترکیب جنبه‌های مختلف نظریه‌های آن به سوی یک چارچوب منسجم وجود دارد. این امر شاید در یک رشته جدید چندان شگفت‌آور نباشد. درحقیقت کوهن (۱۹۷۰) بر این باور است که رشته‌های جدیدتر اغلب با تضادها و اختلاف‌نظرها درباره ماهیت کانونی‌شان نمایان می‌شوند، برخلاف رشته‌های جا افتاده‌تر که اختلاف‌نظرها در یک چارچوب بسیار مورد توافق صورت می‌گیرد. پیش‌فرض این مقاله این است که علاوه بر ناپختگی نسبی رشته، دشواری‌ها و تضادهای موجود در بازیابی اطلاعات در اثر دشواری‌ها و تضادهای موجود در یک بخش اساسی از پوشش موضوعی آن یعنی معنا به‌وجود می‌آیند. بنابراین استدلال می‌شود که در بازیابی اطلاعات چیزی وجود دارد که می‌توان آن را «فقر نظریه‌ای»^{۴۲} نامید که تلاش برای حل آن دربرگیرنده دیدگاه‌های متضاد بسیاری است درباره اینکه کدام نظریه از همه بهتر است و نیز درباره اینکه نظریه به چه معناست و چگونه باید ارزیابی شود و در نتیجه اینکه تلاش برای درهم‌آمیختن متقاعدکننده این دیدگاه‌های گوناگون، به‌گونه گریزناپذیری از دسترس دورند. البته این امر می‌تواند به این دلیل باشد که دانشجویان علوم رایانه و اطلاع‌رسانی، رویکردها و زمینه‌های بسیار متفاوتی دارند. همان‌گونه که کالتاو (۲۰۰۵) به‌تازگی گفته است، هر حرکتی برای افزایش هماهنگی مطمئناً یک پیشرفت مثبت است. با این همه، استدلال می‌شود که این تضادها در سطحی مفهومی‌تر قرار گرفته و اغلب به همان اندازه که خود در این رویکردها وجود دارند، در بین آنها نیز حضور دارند.

بنابراین پرسش درباره ماهیت و دلایل وجود دشواری‌های نظری در بازیابی اطلاعات حداقل شاید با تضادهای ذاتی خود معنا پدید آید. شناخت ما از اینکه چرا چنین چیزی وجود دارد با ارائه یک مدل از معنا به‌عنوان یک فرایند دیالکتیک و نیز استفاده از آن برای نشان‌دادن اینکه چه میزان از تضادهای بازیابی اطلاعات بیشتر حاصل یا تبلور این فرایند است، قابل افزایش است. پس از یک منظر با افزایش شناخت ما از تضادهای موجود در بازیابی اطلاعات، هماهنگی در بهترین شکل قابل افزایش است.

معنا در فلسفه

برای ارائه مدلی دیالکتیکی از معنا برای بازیابی اطلاعات، فلسفه معنا همراه با مشکلاتش در راه گشودن شیوه‌هایی که در آنها معنا هم یک تجربه ذهنی و هم درباره واقعیتی عینی

در بازیابی اطلاعات نوعی نگرانی درباره پیشرفت نظری آن و نیز دشواری پایداری در ترکیب جنبه‌های مختلف نظریه‌های آن به سوی یک چارچوب منسجم وجود دارد

آنچنان قوی بود که درباره هر کس دیگر. اگر دیدگاه‌های او درست و حتی نادرست باشند، آن تمایل دیدگاه ما را شکل می‌دهد.

مدل دیالکتیکی

بنابراین فلسفه زبان بیشتر به عنوان تلاشی برای حل یا محو مسائل مرتبط با چگونگی ارتباط بین جنبه‌های ذهنی و عینی معنا قابل فهم است. این امر شامل بسیاری از گروه‌های متضاد مرتبط است، مانند عام در برابر خاص، مجرد در برابر مجسم و فردی در برابر جمعی. این گروه‌های متضاد زنجیره پیچیده و چندوجهی از رویکردهای مرتبط و متضاد را شکل می‌دهند. با این همه مقاله حاضر بر موضوع گسترده‌تر ذهنیت در برابر عینیت پای می‌فشارد که می‌تواند چارچوبی را برای بحث‌های عمیق‌تر آینده فراهم کند.

یک ویژگی مهم از این گروه متضاد و به طور کلی مفهوم دیالکتیک این است که هر جنبه برای بقای خودش، بر آنچه نیست استوار است. از یک منظر کل زبان آن چیزی است که نیست؛ معنا باید از آنچه درباره آن بحث می‌کند جدا یا متفاوت باشد، اما بر آن استوار نیز باشد. معنا هم‌زمان هم حاضر است و هم غایب، هم مبهم است و هم روشن، هم پویاست و هم ایستا. اینکه چگونه در یک زمان ظهور باید به رویکرد یا دیدگاه خاص فرد در آن زمان ویژه بستگی دارد. این امر به عنوان جایگاهی در دیالکتیک قابل درک است. بازنمایی معنا نوعی تداوم در فرایند تغییر است. آنگونه که نیل^{۳۴} (۱۹۸۷) شرح داده است بازنمایی این فرایند یک چالش غیرقابل حل است. بنابراین استدلال می‌شود که این دو جنبه از دیالکتیک یعنی رابطه گروه‌های متضاد متقابل و اتکای هر جنبه بر نفی خودش، ابزارهای مفهومی مناسبی برای روشن ساختن ماهیت برخی از حوزه‌ها در بازیابی اطلاعات هستند.

به‌طور خلاصه مدل دیالکتیکی به‌عنوان راهی برای شناخت معنا قابل درک است که بر ماهیت این تضادها تأکید داشته و در پی راه‌هایی است که در آنها تضادها هم متباین و هم به‌طور متقابل به هم وابسته‌اند. براساس این مدل شاید همیشه امکان‌پذیر نباشد که این تضادها و تناقض‌ها حل شوند، زیرا تناقض جزئی از ماهیت آنهاست. مفهوم دیالکتیک در فلسفه روشی برای بررسی این نوع مسائل را فراهم می‌کند. پس برخی از پرسش‌ها و ابزارهای مفهومی جدید را برای بازیابی اطلاعات فراهم می‌آورد.

در اینجا استدلال می‌شود که به‌راستی فلسفه معنا به‌عنوان مجموعه‌ای از نظریه‌های پیشنهادی است درباره اینکه امور ذهنی و عینی چگونه به هم مرتبط هستند و اینکه این امر نکات مهمی در بازیابی اطلاعات دارد. ویتگنشتاین از جمله فیلسوفانی است که از آثارش در بازیابی اطلاعات به‌خوبی استفاده شده است؛ در بیشتر موارد به‌عنوان راه حل مشکل تعیین‌ناپذیری^{۳۴} در ارائه معنا. تعیین‌ناپذیری یا شیوه‌ای که در آن روش‌های مختلف و گاهی متضاد شناخت معنای اشیا وجود دارد، در نتیجه شکاف ذهنی/عینی (ما از آنچه توصیف می‌شود جدا بوده و بنابراین به‌طور بالقوه متفاوت خواهیم بود) و شکاف بین افراد (ما جدا بوده و بنابراین به‌طور بالقوه تفاسیر متفاوتی از دیگر مردم خواهیم داشت) قابل طرح هستند. این دیدگاه ویتگنشتاین که معنای کلمات در کاربرد آنها مستتر بوده و براساس بافت مشترک ما و «برخاسته از زندگی» است، یک راه‌حل یا به‌طور دقیق‌تر یک راه محو این روابط متفاوت است. به‌جای فراهم کردن یک راه‌حل نظری کلی، او می‌گوید که ما باید دقت کنیم چگونه معنا بر روی یک موضوع براساس خود موضوع کارگر می‌افتد. از دیدگاه او، راه برون‌رفت از تضاد بین ذهنیت و عینیت معنا این است که هر تلاش برای توضیح چگونگی ارتباط این جنبه‌های متفاوت معنا به کناری افکنده شده و در عوض در این باره دقت شود که چگونه ما این موضوع را روزبه‌روز طی فعالیت‌های معمولی روزانه‌امان تفکیک می‌کنیم. دشواری آشکار معنا از یک منظر با تمایل ما برای ارائه یک نظریه توضیحی کلی از معنا و توضیح یک‌باره و همگانی چگونگی آن پدید می‌آید. آرزوی یک نظریه فشرده^{۳۵}، اهمیت تضادها و مشکلات را زیاده‌تر کرده است، در حالی که اگر ما معنا را در عمل مورد ملاحظه قرار دهیم، بر ما کاملاً روشن است که چه چیز در حال وقوع است. در عین حال آرزوی یک نظریه فشرده از زبان، وسوسه‌ای بسیار قوی است و البته عجب آنکه برخاسته از زبان است و کار بر روی زبان معمولاً بین توصیف دقیق و تمایل برای یک نظریه واضح‌تر با مشکل مواجه می‌شود. بنابراین برای ویتگنشتاین تضاد بین ذهنیت و عینیت به‌عنوان یک کشمکش در نزدیک‌ماندن به معنا برای مطالعه دقیق آن و نیز در رسمیت بخشیدن و اصرار بر یک نظریه فشرده‌شده مطرح است.

اما شایان ذکر است که اگر برای افراط در این نوع از نظریه‌پردازی تمایلی وجود نداشته است، خود ویتگنشتاین علاقه سطحی به زبان داشته است؛ تمایلی که درباره او



اگر فرایند
نظریه پردازی
در باره معنا به عنوان
نمادی از یک تضاد
دیالکتیکی در
معنا دیده شود،
این دوگانگی کمی
روشن تر می شود

نکاتی برای بازیابی اطلاعات

دو رویکرد تا این اندازه متفاوت می تواند درباره چیزی وجود داشته باشد که ظاهراً مسئله ای واحد است، یعنی بهترین راه برای بازنمایی معنای مدارک. اگر فرایند نظریه پردازی درباره معنا به عنوان نمادی از یک تضاد دیالکتیکی در معنا دیده شود، این دوگانگی کمی روشن تر می شود. معنا هم یک فعالیت روزانه است که به هیچ فکر مجرد بیشتری نیاز ندارد، اما رفتاری مداوم برای کسب مهارت است و هم یک ابزار مجرد قدرتمند است که به ما اجازه می دهد نظریه های متافیزیکی و دور از دسترس را بیان کنیم. به عبارت دقیق تر، همان گونه که ویتگنشتاین متوجه شد، معنا بازتاب شرایط انسان است. ما هم آفریده و هم اندیشمندیم. هر دوی این جنبه های معنا معتبرند و هر دو بر یکدیگر استوارند: هر اقدامی نیاز به اندیشیدن درباره برخی از جنبه ها دارد و برعکس. با وجود این هنگامی که ما در مرحله عمل یا نظر قرار می گیریم، جنبه دیگر معنا از ما مخفی می گردد، حتی اگر مربوط به زمان حال باشد. بنابراین، بخشی از کیفیت دیالکتیکی معنا این است که هنگامی که ما بر یک جنبه از آن تمرکز می کنیم، تمایل به چشم پوشی از جنبه دیگر آن داریم. به باور ویتگنشتاین (۱۹۵۳، ص ۱۰۹) ما افسون زبان می شویم. هرگونه تلاشی برای نظریه پردازی درباره معنا یا تلاش برای بدشمردن یا نادیده انگاشتن اهمیت نظریه در این تضاد به اندازه ای برابر فهمیده می شود. ماهیت مجرد معنا به ما شیوه ای برای تولید چارچوب های نظری می بخشد، اما اینها

آیا در بازیابی اطلاعات مسائلی وجود دارد که هنگامی که ما آنها را به عنوان مجموعه هایی از روابط بین جنبه های متناقض و بهم وابسته ببینیم، کمتر سردرگم کننده باشند؟ آیا در بازیابی اطلاعات مسائلی هست که بحث و گفت و گو درباره آنها بدون گرفتار شدن در تناقض دشوار باشد و آیا این امر می تواند به دلیل استواری آنها بر نفی آنها باشد؟ البته مسائل بسیاری وجود دارد، اما این مقاله یک مسئله در بازیابی اطلاعات (بن بست مفهومی آن که توسط برخی اشاره شده) را بررسی می کند و نشان می دهد که چگونه ماهیت آن مسئله با تفسیر تضادهایش به عنوان عناصری ماهیتاً دیالکتیکی قابل شفاف سازی است. چنین استدلال می شود که یکی از مشکلات اساسی در نظریه بازیابی اطلاعات یکی از تضادهای ناآشنا و ناگشودنی آن است و این دلیل که این تضادها به این علت در برابر راه حل وجود دارند که دارای گروه های متضاد دیالکتیکی هستند، یعنی تناقض و تضاد بخشی ضروری از ماهیت آنهاست.

اول اینکه اساسی ترین تضاد در نظریه بازیابی اطلاعات وجود دارد، یعنی آنچه که بین افرادی که نظریه را بی اهمیت می پندارند - مثل تحلیل اسپارک جونز (۲۰۰۰) از ارزیابی های کنفرانس بازیابی اطلاعات - و بین آنهایی که نظریه و به ویژه نظریه معنا را برای بازیابی اطلاعات کاملاً لازم می دانند (بلیسر، ۱۹۹۰؛ بلیسر، ۲۰۰۶؛ یورلند، ۱۹۹۷) وجود دارد. چگونه

تضاد نظری در بازیابی اطلاعات فقط درباره رویکردهای گوناگون درباره معنا نیست، بلکه نمودار تضاد دیالکتیکی موجود در معناست

غالباً ما را از دریافتن اینکه چگونه معنا در عمل بروز می‌یابد، غافل می‌کند. بنابراین، از یک منظر نظریه‌پردازی درباره معنا بازتاب مسئله‌ای در بازیابی اطلاعات در ارتباط با بازنمایی معناست: فرد مجبور به برداشت تصویری کلی^{۴۵} است و این امر ماهیت یک فرایند دیالکتیکی گمراه‌کننده را هم آشکار و هم پنهان می‌کند.

دوم اینکه بین آنهایی که در حوزه بازیابی اطلاعات نظریه را مهم می‌شمارند، همان‌گونه که الیس (۱۹۹۶) گفته است، شکاف بزرگی بین سنت‌های ذهنی‌گرا (کیفی) (مانند اینگورسن^{۴۶}، ۱۹۹۲) و عینی‌گرا (کمی) (مانند ون رسبرگن^{۴۷}، ۱۹۷۹) وجود دارد. این امر تضادی بسیار پیچیده است، زیرا ظاهراً بر دیدگاه‌های مختلف مربوط به چیستی معنا استوارند، یعنی هم یک دارایی عینی^{۴۸} از متون که با روش‌های آماری مختلف سنجش کلمات قابل ارزیابی است و هم تجربه‌ای ذهنی از یک واکنش فردی در بستری خاص. ظاهراً این امر در روش‌شناسی‌های متفاوت ارزیابی سیستم‌های بازیابی اطلاعات نمودار می‌شود، زیرا در سنت‌های کمی، مجموعه‌های آزمایشی بزرگ براساس دآوری‌های ثابت ربط^{۴۹} موردنظر قرار می‌گیرد و در سنت کیفی مطالعات عمیق کاربران در بستری خاص مانند پژوهش برلند^{۵۰} (۲۰۰۰) درباره بازیابی اطلاعات در شرایط کاری. بنابراین سنت کمی بر اهمیت پایایی^{۵۱} و سنت کیفی بر اهمیت روایی^{۵۲} اصرار می‌ورزند. با این‌همه در برخی از موارد پژوهش‌های بازیابی اطلاعات از هر دو زاویه می‌توانند با شکست مواجه شوند، مثلاً از نظر فوررد^{۵۳} (۱۹۹۹، ص ۱۱۵) رویکرد کمی پاسخ‌های بسیار قابل‌اتکایی به پرسش‌های بسیار بی‌معنا می‌دهد و رویکرد کیفی پرسش‌های بسیار معناداری برای پاسخ‌های بسیار غیرقابل‌اتکا فراهم می‌کند. این امر باور الیس (۱۹۹۲) را فریاد می‌آورد که سنت فیزیکی^{۵۴} اطلاعات دارد، ولی نمونه^{۵۵} ندارد و سنت شناختی^{۵۶} نمونه دارد، ولی اطلاعات ندارد.

این امر شاید بدین دلیل است که مفاهیم موجود در نظریه‌پردازی درباره بازیابی اطلاعات، ماهیت معنا و ماهیت ربط اغلب به‌طور ماهوی دیالکتیکی هستند و تلاش برای نظریه‌پردازی درباره آنها یا ایجاد چارچوب‌های کلی درباره چگونگی عمل آنها، این تناقض‌ها را پیش آورده و در عین اهمیت آنها را ناچیز نشان خواهد داد. همان‌گونه که به‌طور گسترده در بازیابی اطلاعات بحث شده است، برای نمونه (میزارو^{۵۷}، ۱۹۹۷) ربط مفهوم بسیار پیچیده‌ای بوده و بسیار به معنا نزدیک و در عین حال دور است. ربط هم بر محتوای

مدرک که عینی است و هم بر تجربه خاص کاربر که ذهنی است، بستگی دارد. ربط هم کیفیت تشابه میان یک مدرک و یک پرسش (آنها باید از برخی جهات درباره موضوع خاصی باشند) و هم تفاوت میان آنها (مدرک نباید کاملاً شبیه به پرسش باشد و گرنه در ارائه اطلاعات با شکست روبه‌رو می‌شود) است. بنابراین از منظری دیالکتیکی ربط تکیه بر «آن چیزی که نیست» دارد و این رابطه با توجه به تغییر رویکرد کاربر مدام در حال جابه‌جایی است.

این پدیده که ربط به‌معنای سنجش تأثیرگذاری یا گونه دیگری از بازنمایی معناست، به‌عنوان فرایندی دیالکتیکی قابل درک و دریافت است. بازنمایی با ماهیت متنوعش تا حدی بر پایه «آنچه نیست» تعریف می‌شود، یعنی آنچه در بازنمایی منظور نشده است. به‌گونه‌ای آرمانی، در بازیابی اطلاعات بازنمایی باید تا حدی معنای بیشتری را دربرداشته باشد، زیرا در حال حاضر کمتر از آن بهره‌مند است، یعنی واژه‌های انتخاب‌شده باید با حذف یا کاستن حضور واژه‌های کم‌اهمیت بر معنا تمرکز داشته باشند. پس اگرچه بازنمایی معنا باید بر تمام متن تأکید کند، با حذف پاره‌هایی از آن نیز تعریف می‌شود.

بنابراین تضاد نظری در بازیابی اطلاعات فقط درباره رویکردهای گوناگون درباره معنا نیست، بلکه نمودار تضاد دیالکتیکی موجود در معناست و اینکه فرایند ارزیابی به‌عنوان روشی برای رفع تضاد بین نظریه‌ها حوزه دیگری از بازیابی اطلاعات به‌حساب می‌آید که این تضادها در آنجا نقش ایفا می‌کنند. این دو سنت در بازیابی اطلاعات تمایل به نادیده‌گرفتن اهمیت آن جنبه از معنا را دارند که روش آنها به‌روشنی آن را پوشش نمی‌دهد، اما هر روش‌شناسی بر هر دو جنبه از معنا تکیه می‌کند. بنابراین آنها بر «آنچه نیستند» وابسته هستند. سنت کمی همواره باید بر مسئله پیچیده دآوری ربط^{۵۸} تکیه کرده و این امر نیازمند مقایسه دآوری ذهنی کاربر با دآوری سیستم است. پس برای کسب نوعی تجربه و پایایی قابل‌قبول، این ارزیابی‌ها براساس پایه‌های عینی نه ساخته می‌شوند و به‌راستی نه می‌توانند ساخته شوند. پیش‌فرض اساسی سنت کیفی مبتنی بر اهمیت بستر فردی، صرف‌نظر از حوزه‌های پژوهشی بسیار تخصصی، هنوز بر این حقیقت استوار است که سیستم‌های بازیابی اطلاعات هنگام ارائه نتایج نمی‌توانند به‌گونه‌ای کارآمد این بستر را موردتوجه قرار دهند. با این‌همه کاربر می‌تواند از واژه‌های عینی برای توصیف بستر ذهنی استفاده کند. بستر ذهنی اسرارآمیز نیست

در درک ماهیت غیرقابل کنترل آنها کمک کند؟ به علاوه این رویکرد با آشکار ساختن این امر که چگونه سنت دیالکتیکی برای بررسی معنا و سایر جنبه‌های بازیابی اطلاعات قابل کاربرد است، یک رابطه جدید بین فلسفه و بازیابی اطلاعات را نوید می‌دهد.

از نظر پیشرفت‌های آینده، رابطه پیچیده بین معنا و اطلاعات کاربرد بالقوه مدل دیالکتیکی را هموار می‌سازد. بازنمایی معنا نیازمند سامان‌دهی یک پدیده پویاست و فراهم‌آوری اطلاعات نیازمند نوعی تغییر در وضع دانش یا گنجایش شخص است. پرسش درباره چگونگی ایجاد این تغییر، و ارتباط پیچیده آن با تشابهات و تفاوت‌ها با کاربرد دیالکتیک در تعدادی از روش‌های مختلف (ارسطو^{۶۳}، ۱۹۸۲؛ هگل^{۶۴}، ۱۸۰۷؛ مارکس^{۶۴}، ۱۸۹۷) در فلسفه مورد بحث قرار گرفته و می‌توان از آن برای فراهم‌آوردن برخی از بینش‌های نظری جدید برای بازیابی اطلاعات استفاده کرد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Thornley, Clare. & Gibb, Forbes. (2007). A dialectical approach to information retrieval. *Journal of Documentation*, vol. 63, no. 5, pp. 755-764.
2. keshavarzina@gmail.com
3. Paradoxical
4. Contradictory
5. Philosophical oppositions
6. Theoretical coherence
7. Meta-theoretical
8. Dialectical process
9. Thornley
10. Frohmann
11. Ellis
12. Hjørland and Nissen Pedersen
13. Dependence and antagonism
14. Negation
15. The Sophist
16. Plato
17. Theaitetos
18. Parmenides
19. Falsehoods
20. Popper

و معمولاً به صورت عینی با واژه‌های کاربر قابل تعیین بوده و برای اصلاح جست‌وجوییشان قابل استفاده‌اند. در نتیجه تجربه فردی معنا هم در زبان قابل توصیف است و هم به یک زبان عینی مشترک وابسته است. بدین ترتیب همان‌گونه که شکاف سنت پژوهشی در بازیابی اطلاعات گواهی می‌دهد، جنبه‌های ذهنی و عینی معنا از برخی جهات کاملاً با هم متفاوتند و بر پایه وابستگی شکننده‌ای با هم ارتباط دارند.

همان‌گونه که برای مثال فور (۲۰۰۰) و کالتا (۲۰۰۵) می‌گویند، ترکیب این رویکردها از طریق هماهنگی روش‌شناختی بیشتر دشوار بوده است و این امر شاید به این دلیل است که ماهیت دقیق تفاوت‌ها هنوز به‌طور کافی بررسی نشده است. با وجود این، مفاهیم فراوان موجود در نظریه و روش‌شناسی بازیابی اطلاعات، ربط و بازنمایی معنا در بردارنده تضاد دیالکتیکی بوده و گفت‌وگو یا نظریه‌پردازی درباره این مفاهیم این دشواری را تشدید کرده است. یک پیشنهاد جالب‌توجه برای یک نظریه فراگیر بازیابی اطلاعات، پیشنهاد اینگورسن (۱۹۹۲) است که بخش پوشیده^{۶۵} مدارک مربوط بازیابی نشده^{۶۶} (و بنابراین مدارک ناشناخته و ارائه‌نشده اما هنوز تأثیرگذار) باید مورد توجه رویکردی عام از بازیابی اطلاعات باشد، ظاهراً تأکید بازیابی اطلاعات بر اهمیت حضور یا نفی را مورد تأیید قرار داده است. پیشنهاد او در قالب دعوتی برای یکپارچه‌سازی از طریق یک رابطه دیالکتیکی بین «آنچه هست» و «آنچه نیست» قابل تفسیر است.

نتایج:

این مقاله مقدمه‌ای از یک رویکرد متفاوت نسبت به شیوه‌ای، که در آن ماهیت پیچیده معنا در بازیابی اطلاعات تجلی می‌یابد، به دست داده است. در این مدل معنا، تضادها و تناقض‌های موجود در روابط ذهنی/عینی هستند که برای فراهم کردن بینش‌های جدید نسبت به فرایند سردرگم‌کننده کسب نوعی درک روشن از بازیابی اطلاعات مورد استفاده قرار می‌گیرند. این پیش‌فرض که این تضادها از طریق کاربرد فلسفه قابل تجزیه یا تحلیل هستند با این رویکرد به چالش کشانده می‌شود که می‌گوید برعکس، وضوح مفهومی در بهترین حالت از طریق بررسی ماهیت متناقض غیرقابل اجتناب^{۶۱} آنها قابل دستیابی است. این امر نگاه جدیدی به بازیابی اطلاعات می‌بخشد تا آنجا که پرسش جدیدی را مطرح می‌کند: بررسی تضاد و وابستگی متقابل مفاهیم پایه‌ای بازیابی اطلاعات و سنت‌های پژوهشی چگونه می‌تواند به ما

- 60 . Unrecalled relevant documents
 61 . Intractably contradictory nature
 62 . Aristotle
 63 . Hegel
 64 . Marx
- 21 . Wittgenstein
 22 . Explanatory
 23 . language-game
 24 . User-oriented research tradition
 25 . Blair
 26 . Kimbrough
 27 . Brookes
 28 . Kuhn
 29 . Spark Jones
 30 . Text Retrieval Conference: TREC
 31 . Prescriptive
 32 . Kuhlthau
 33 . Ford
 34 . Pathological research state
 35 . Theoretical deficit
 36 . Putnam
 37 . Frege
 38 . Sense
 39 . Reference
 40 . Moore
 41 . The mode of presentation
 42 . Indeterminacy
 43 . Abstract theory
 44 . Neill
 45 . Take a snapshot
 46 . Ingwersen
 47 . Van Rijsbergen
 48 . Objective property
 49 . Fixed relevance judgments
 50 . Borlund
 51 . Reliability
 52 . Validity
 53 . Ford
 54 . Physical tradition
 55 . Paradigm
 56 . Cognitive tradition
 57 . Mizzarro
 58 . Relevance judgments
 59 . Dark matter
- ماخذ:
1. Aristotle (1982). "On generation and corruption". Trans. Williams, C.J.F., In Ackrill, J.L. (ed.), A New Aristotle Reader, Oxford University Press, Oxford.
2. Blair, D.C. (1990). Language and Representation in Information Retrieval. Amsterdam, Elsevier.
3. Blair, D.C. (2006). Wittgenstein, Language and Information: Back to the Rough Ground!. Springer, Dordrecht.
4. Blair, D.C. and Kimbrough, S.O. (2002). "Exemplary documents: a foundation for information retrieval design". Information Processing & Management, vol. 38, no. 3, pp. 363-79.
5. Borlund, P. (2000). "Experimental components for the evaluation of interactive information retrieval systems". Journal of Documentation, vol. 56, no. 1, pp. 71-90.
6. Brookes, B.C. (1981). "Information technology and the science of information". In Oddy, R.N., Roberston, S.E., van Rijsbergen, C.J. and Williams, P.W. (Eds). Information Retrieval Research, Butterworth, London, pp. 1-8.
7. Ellis, D. (1992a). "The physical and cognitive paradigms in IR research", Journal of Documentation, vol. 48, no. 1, pp. 45-64.
8. Ellis, D. (1992b). "Domain, approach and paradigm in IR research". Journal of Documentation, vol. 48, no. 3, pp. 328-31.
9. Ellis, D. (1996). Progress and Problems in Information Retrieval. Library Association, London.
10. Ford, N. (1999). "The growth in understanding in information science: towards a developmental model". Journal of the American Society for

21. Kuhn, T.S. (1970). *The Structure of Scientific Revolutions*. University of Chicago Press, Chicago, IL.
22. Marx, K. (1897). *Das Capital*, Trans. Fowkes, B. (1976), *Capital*, Vol. 1, Penguin Books, Harmondsworth.
23. Mizzarro, S. (1997). "Relevance: the whole history". *Journal of the American Society for Information Science*, vol. 48, no. 9, pp. 810-32.
24. Moore, A.W. (1993). "Introduction". In Moore, A.W. (Ed.), *Meaning and Reference*. Oxford University Press, Oxford.
25. Neill, S.D. (1987). "The dilemma of the subjective in information organization and retrieval". *Journal of Documentation*, vol. 43, no. 3, pp. 193-211.
26. Plato (1961). *The sophist*. Trans. Warrington, J., *Parmenides and Other Dialogues*, Dent, London.
27. Popper, K.R. (1968). *The Logic of Scientific Discovery*. London, Hutchinson.
28. Putnam, H. (1973). "Meaning and reference". *The Journal of Philosophy*, vol. 70, no. 19, Moore, A.W. (ed.) (1993), *Meaning and Reference*. Oxford University Press, Oxford.
29. Sparck Jones, K. (1981). "Retrieval system tests 1958-1978". In Sparck Jones, K. (Ed.), *Information Retrieval Experiment*, London, Butterworth.
30. Sparck Jones, K. (2000). "Further reflections on TREC". *Information Processing & Management*, vol. 36, no. 1, pp. 37-85.
31. Thornley, C. (2005). "A dialectical model of information retrieval: exploring a contradiction in terms". PhD thesis, University of Strathclyde, Glasgow. [On line]. Available: www.cis.strath.ac.uk/~ir/research_students/digital%20library/clarethornleyphd.pdf [Accessed 14 Nov. 2006].
32. Van Rijksbergen, C.J. (1979). *Information Retrieval*. London, Butterworth.
33. Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical Investigations*. Trans. Anscombe, G.E.M., Oxford, Blackwell.
34. Information Science, vol. 50, no. 2, pp. 1141-52.
35. Ford, N. (2000). "Improving the 'darkness to light' ratio in user-related IR research". *Journal of Documentation*, vol. 56, no. 6, pp. 624-43.
36. Frege, G. (1892). Trans. 1952 Geach and Black "On sense and reference", *Zeitschrift für Philosophie und Philosophische Kritik*, 100, in Moore, A.W. (ed.), (1993), *Meaning and Reference*, Oxford University Press, Oxford, pp. 25-50.
37. Frohmann, B. (1992). "The power of images: a discourse analysis of the cognitive viewpoint". *Journal of Documentation*, vol. 48, no. 4, pp. 365-87.
38. Hegel, G.W.F. (1807). *Phänomenologie des Geistes*, Trans. Miller, A.V. (1977). *The Phenomenology of Spirit*, Clarendon Press, Oxford.
39. Hjørland, B. (1997). *Information Seeking and Subject Representation: An Activity Theoretical Approach to Information Science*. Greenwood Press, Westport.
40. Hjørland, B. (2000). "Library and information science: practice, theory, and philosophical bias". *Information Processing & Management*, vol. 36, no. 3, pp. 501-31.
41. Hjørland, B. (2003). "Arguments for epistemology in IS", *Journal of the American society for Information Science*, Vol. 54 No. 8, p. 805.
42. Hjørland, B. and Nissen Pedersen, K. (2005). "A substantive theory of classification for information retrieval", *Journal of Documentation*, vol. 61, no. 5, pp. 582-97.
43. Ingwersen, P. (1992). *Information Retrieval Interaction*. Taylor Graham, London.
44. Kuhlthau, C. (2005). "Towards collaboration between information seeking and information retrieval". *Information Research*, vol. 10, no. 2, paper 225. [On line]. Available: <http://Informationr.net/ir/10-2/paper225.html> [Accessed 14 Nov. 2006].